

## ستیز

یکبار دگر آدمم تا درب زندان بشکنم  
 دشمن مردمخوار را گردن و دندان بشکنم  
 گرد حصار ماند وطن، زنجیر شود سرو و سمن  
 با یک جهش این همه را مانند توفان بشکنم  
 پای غول ناکس را، خفاش و هم کرگس را  
 با خشم توفانزای خلق با دست انسان بشکنم  
 وطن فروش دون را کاسه لیس مادون را  
 فرق و پا و دست و کمر با پتک وجدان بشکنم  
 خون آزادیست در رگم، گرگ استعمار است سگم  
 با ایده ی رهایی بخش، هر بند آسان بشکنم

